



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و هفتم  
موضوع جزئی: طرق ثبوت عدالت  
سال سوم

تاریخ: ۱۰ آبان ۱۳۹۱  
مصادف با: ۱۵ ذی الحجه ۱۴۳۳  
جلسه: ۲۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در این بود که آیا برای اثبات عدالت حتماً باید بینة قائم شود یا خبر ثقة هم کفایت می‌کند؛ عرض شد نتیجه بررسی ادله این است که خبر ثقة در موضوعات حجت است الا ما خرج بالدلیل اگر این نتیجه از ادله بدست آمد و معلوم شد که خبر ثقة نه تنها در احکام شرعیه بلکه در موضوعات هم معتبر است (ادله حجیت خبر واحد اقتضاء می‌کند که خبر ثقة شامل موضوعات خارجیه هم بشود) آنگاه بحث در این است که چه موردی از این عام استثناء شده است یعنی در چه مواردی خبر ثقة کافی نیست بلکه باید بینة قائم شود؟

در مورد اجتهاد و اعلمیت عرض کردیم دلیل خاصی قائم نشده که این دو موضوع باید به وسیله بینة ثابت بشوند، لذا گفتیم اخبار ثقة در اجتهاد و اعلمیت کافی می‌باشد؛ در مورد عدالت هم بحث در این است که آیا دلیل خاص قائم شده که ثبوت عدالت به بینة است نه به خبر ثقة یا آنکه دلیل خاصی قائم نشده است؟

عرض کردیم روایتی در وسائل و امالی صدوق وارد شده که به استناد آن روایت گفته‌اند مسئله عدالت مثل اجتهاد و اعلمیت نیست یعنی اینکه خبر ثقة کافی نیست و باید دو عادل شهادت بدهند به عدالت. بحث ما در مورد این روایت بود که آیا این روایت صلاحیت دارد و می‌تواند موضوع عدالت را از دایره آن عام خارج کند یا نه؟

تقریب استدلال به روایت:

روایت را در جلسه گذشته بیان کردیم؛ به حسب دلالت مطابقی این روایت ثبوت فسق متوقف بر دو امر شده است یکی رؤیت گناه و دیگری شهادت دو شاهد چون می‌فرماید «لم تره بعینک ذنباً و لم یشهد علیه شاهدان» معنایش این است که فسق به رؤیت ارتکاب ذنب یا شهادت دو شاهد ثابت می‌شود. اگر فسق با این دو امر ثابت شد از آنجا که از دید عرف فسق خصوصیت ندارد تا بینة فقط در مورد فسق باشد، ضد فسق یعنی عدالت هم با بینة ثابت می‌شود.

به عبارت واضح تر از روایت استفاده می‌شود که برای ثبوت فسق یا باید کسی خودش ببیند یا دو شاهد شهادت بدهند بر ارتکاب گناه (سخن از عدالت نیست) لکن عرف وقتی می‌بیند در فسق بینة معتبر است ملاحظه می‌کند که فسق خصوصیتی ندارد پس اگر شارع با این کار مخالف بود یعنی به نظر شارع در مورد عدالت، بینة معتبر نبود باید شارع بیان می‌کرد و وقتی

شارع بیان نکرده معلوم می‌شود نسبت به این مسئله مخالفتی ندارد پس همانطور که فسق با شهادت دو عادل ثابت می‌شود عدالت هم با شهادت دو عادل ثابت می‌شود.

اگر ما سند و دلالت این روایت را بپذیریم آن وقت باید بگوییم عدالت، خرج بالدلیل عن حجیة خبر الثقة فی الموضوعات و باید بگوییم که در مسئله عدالت خبر ثقة کافی نیست.

بررسی روایت: این روایت قابل قبول نیست:

اولاً: این روایت سنداً ضعیف است.

ثانیاً: دلالتاً هم نمی‌تواند اثبات کند که برای ثبوت عدالت بینة لازم است؛ زیرا با دقت در مضمون روایت معلوم می‌شود امام(ع) در این روایت می‌فرماید تا یقین به فسق پیدا نشده و تا مادامی که دو شاهد شهادت بر فسق نداده‌اند فهو من اهل العدالة یعنی برای مواردی که انسان شک دارد در عدالت کسی اصل را باید بر عدالت بگذارد چون این روایت در مورد قبول شهادت است؛ می‌فرماید تا این نقطه شهادت شخص قبول است (تا جایی که ثبت الفسق بالرؤية أو بشهادة عدلین) تا اینکه فسق به رؤیت یا به بینة ثابت نشود شهادت آن شخص قبول است و باید بنا را بر عدالت بگذاریم پس اصلاً از این روایت استفاده نمی‌شود که برای ثبوت عدالت باید بینة قائم شود.

ثالثاً: بر فرض از روایت استفاده شود که عدالت به بینة ثابت می‌شود، این دلالت بر حصر ندارد یعنی تنها راه و طریق اثبات عدالت بینة نیست.

**دفع توهّم:**

ممکن است گفته شود اگر خبر ثقة معتبر باشد دیگر ذکر بینة لغو خواهد بود؛ ولی چنانچه سابقاً هم بیان کرده‌ایم هیچ لغویتی لازم نمی‌آید البته از این روایت اصلاً چنین چیزی استفاده نمی‌شود در بعضی از روایات تعبیر به گونه‌ای بود که جای این توهّم بود زیرا بینة به استبانه عطف شده بود ولی همانگونه که اشاره شد هیچ لغویتی لازم نمی‌آید. در این روایت که این احتمال اصلاً داده نمی‌شود.

**نتیجه:** فتحصل در مورد خبر ثقة که خبر ثقة برای اثبات عدالت کافی است و این روایت نمی‌تواند و صلاحیت ندارد که عدالت را از دایره موضوعاتی که به خبر ثقة ثابت می‌شوند خارج کند. پس عدالت هم مثل اجتهاد و اعلمیت به خبر ثقة ثابت می‌شود البته اگر خبر ثقة مثبت عدالت بود به طریق اولی بینة می‌تواند عدالت را ثابت کند.

البته در مورد خبر ثقة ممکن است کسی ادعا کند که ملاک حجیت خبر ثقة حصول اطمینان است اگر کسی بگوید ملاک حجیت خبر واحد ثقة این است که شنونده از خبر مخبر اطمینان به مخبر عنه پیدا کند آنگاه طریق چهارم داخل در طریق دوم می‌شود که البته اصل این مطلب محل بحث است.

## طریق پنجم: شیاع مفید علم

در مورد شیاع چنانچه سابقاً گفتیم، فی نفسه حجیت ندارد چون دلیلی بر اعتبار شیاع قائم نشده و اعتبار و حجیت شیاع به واسطه حصول علم یا اطمینان است لذا در تعبیر مرحوم سید و امام(ره) آمده بود «و بالشیاع المفید للعلم أو المفید للإطمینان» یعنی شیاع در صورتی حجت و معتبر است که مفید یقین یا اطمینان باشد؛ اگر این باشد حجیت شیاع به خاطر حجیت یقین است که ذاتاً حجت است یا به خاطر حجیت اطمینان است که حجیت آن عقلانی است لذا دیگر وجهی ندارد که شیاع را به عنوان یک طریق مستقل ذکر کنیم. (علم و یقین مثبت عدالت هستند و اطمینان هم مثبت عدالت است از هر راهی که حاصل شود چه به شیاع حاصل شود و چه غیر شیاع لذا الشیاع المفید للعلم أو الإطمینان طریق مستقلی برای ثبوت عدالت نیست کما اینکه ما این را به عنوان یک طریق مستقلی برای ثبوت اجتهاد و اعلمیت هم نپذیرفتیم. باید این گونه گفته شود "تثبت العدالة بالعلم أو الإطمینان أو بخبر الثقة" و دیگر شیاع مفید علم و اطمینان خصوصیتی ندارد و فقط یک سبب برای حصول علم و اطمینان به عدالت می باشد. پس بالاخره طریق پنجم یا داخل در طریق اول است یا داخل در طریق دوم.

### یک احتمال:

لکن در مورد شیاع محتمل است گفته شود شیاع یک طریق تبعیدی می باشد یعنی نفس شیاع اگرچه مفید علم یا اطمینان هم نباشد مثبت عدالت است؛ این سخن قائلی ندارد برای اینکه چنین امری ثابت شود باید دلیل داشته باشیم یعنی اگر بخواهد شیاع یک طریق تبعیدی باشد باید دلیل شرعی بر اعتبار آن قائم شود که برای این منظور چند روایت ذکر شده که لعل از این روایات بتوانیم بدست بیاوریم شیاع به عنوان یک طریق مستقل تبعیدی مثبت عدالت است.

**بحث جلسه آینده:** عمده این است که این مسئله به روایت و دلیل ثابت شود که اگر روایات سنداً و دلالتاً تمام باشد شیاع یک طریق مستقل تبعیدی خواهد بود که إن شاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

### تذکر اخلاقی: فضائل علی (ع)

چون چهارشنبه است و همچنین به مناسبت عید غدیر از باب وظیفه‌ای که نسبت به یاد آوری این روز مهم داریم چند دقیقه‌ای به اختصار در مورد آن سخن خواهیم گفت. چرا پیامبر گرامی(ص) علی(ع) به عنوان جانشین خود انتخاب کرد؟ مسئله نبوت مسئله‌ی مهمی است؛ پیامبر گرامی اسلام(ص) یک جایگاه خاصی در بین انبیاء دیگر دارند وقتی پیامبر دعوت خود را آغاز کرد و اسلام را تبلیغ کرد گروهایی از مسلمین پیرامون او شکل گرفت و یارانی به کمک حضرت شتافتند و البته کم هم نبودند و عدد صحابه علی رغم اختلاف در تعریف صحابه عدد کمی نیست اما چه شده که علی را به عنوان ولی و جانشین و خلیفه تعیین شده است؟

در اینکه این مشیت الهی است اراده الهی به این تعلق گرفته که از نسل پیامبر فرزندان پیامبر در سمت جانشینان پیامبر و اوصیاء بعد از او را قرار گیرند، بحث زیاد است اما قطعاً در خود امیر المؤمنین (ع) یک شایستگی‌ها و قابلیت‌هایی بوده که این شایستگی‌ها و قابلیت‌ها موجب شده اراده الهی و مشیت الهی به این امر تعلق بگیرد و خود پیامبر هم این را به عنوان جانشین خود قرار دهد.

شخصیت امیر المؤمنین (ع) این گونه نیست که همه فضائل آن حضرت غیر اکتسابی باشد. بله بعضی فضیلت‌ها غیر اکتسابی هستند یعنی ما نباید تصور کنیم امیر المؤمنین مجبور بوده به این خوب بودن و این درجه از شایستگی که اگر او باشد این دیگر ارزشی نیست و اگر این باشد هر کسی را این گونه بیافرینند او اینگونه خواهد بود و از این حیث ارزشی ندارد و این ارزش سجده کردن ملائکه را ندارد. اینها هم اراده و مشیت الهی است و هم ضرورت وجود یک انسان کامل که الگوی انسان‌ها در زندگی باشد و شایستگی‌هایی داشته باشد مانند آنجا که حضرت ابراهیم مأمور به ذبح اسماعیل شد این یک نمایش نبود و از ابتدا نمی‌دانست که این ذبیح جایگزینی دارد لذا از این گونه امتحانات سر بلند بیرون آمدن خیلی کار مهمی است و شایستگی-هایی را می‌طلبد. آنجا که از خودیت و تبعیت از خود و بریدن از تعلقات نفسانی بشود آن وقت است که این شایستگی‌ها بروز پیدا می‌کند و به این واسطه مقامات اعطاء می‌گردد. این گونه نبوده که همه فضائل اعطائی باشد چه اینکه اگر این گونه می‌بود صلاحیت الگو شدن را نداشتند. اگر ما فکر کنیم که اینها انسان‌هایی بودند که مجبور بودند به این امور و فضائل آنها اعطائی صرف باشد دیگر الگو شدن برای انسان‌ها معنی نداشت.

لذا در مورد فضائل امیر المؤمنین هم عنایات و هم توفیقات و هم مشیت الهی و هم شایستگی‌های خود حضرت می‌باشد. در مورد این مطالب می‌توان به کلماتی از رسول خدا استشهاد کرد به اینکه دیگران اصلاً قابل قیاس با امیر المؤمنین نبودند که در این وقت کم نمی‌توان آنها را بیان کرد.

«والحمد لله رب العالمین»